

سفارش می کنم این نوشته را هر ایرانی اعم از مسلمان، یهودی، مسیحی، زرتشتی و هر کس با هر مرام و مسکلی بخواند با دقت بخواند. برای هر انسانی ضروری است که حتما این مطلب را بخواند. کمی طولانی است ولی به خواندنش می ارزد... با سپاس از مترجم.

## فردیت

### "نوشته رابرت گرین اینگرسال 1873"

گردآوری: شارمین مهرآذر

[Sh.mehrazar@gmail.com](mailto:Sh.mehrazar@gmail.com)

روح او چون ستاره بود و در دوردستها منزل گرفت "هر شخصی می تواند دشمن فردیت و آزادی فکری باشد. سنتها از گهواره تا گور همراه ما هستند. اولین پرسشهای ما را با نادانی پاسخ می دهند و آخرین آنها را با خرافات. دستهای بیشماری ما را به این طرف و آن طرف می کشند و مغلوبانه به دنبال خود می برند. همه آن چیزی که به ما می آموزند، در یک کلمه "خرافات" می توان خلاصه کرد. خواست ما برای انجام کاری یا داشتن چیزی را دلیل قطعی انجام ندادن یا نداشتن آن چیز می دانند. هر خواست و تمایل ما، برخلاف عرش خداست و شمشیری شعله ور از دروازه بهشت تمایلات ما نگرهبانی می کند. ما آزادیم در مورد موضوعاتی که هیچ علاقه خاصی به آنها نداریم تحقیق کنیم و در مورد چیزهایی که اکثر مردم به آنها اعتقاد دارند با آزادی تمام اظهار عقیده کنیم. به ما آموخته اند که آزادی بیان نباید در حدی باشد که تضادی با خرافات معروفی که شاهدانی مرده دارد، داشته باشد. جامعه به کسانی که خود رامی فریبند، وعده پاداش می دهد.

این همه آن چیزی است که کسب کرده اند و ادعایش را می کنند، و گاهی هم به این وعده ها عمل می کند. همه ما در مورد بزرگ مردانی خوانده ایم که وقتی به دار آویخته شدند، در مورد آنها گفته شده بود که ای کاش به پندهای مادر خود گوش کرده بودند. از همه اینها گذشته، دنیا چه خوشبخت است که در آن پندهای مادرانه دنبال نمی شود و بشر چه خوشبخت است که اطاعت کردن برایش چیزی غیر طبیعی است. فرمانبرداری جهانی، رکود و رخوت جهانی ببار خواهد آورد. یکی از شرطهای توسعه و پیشرفت نافرمانی است. یک عصر و دوره ای را انتخاب کنید و بگویید تأثیر فرمانبرداری در آن دوره چه بوده است؟ فرض کنید کلیسا یا سردمداران مذهبهای دیگر توانسته بودند همه افکار را تحت سیطره و کنترل خود در آورند، در این صورت آیا کلمه آزادی و پیشرفت در میان گفتارهای بشر عار و ننگ نبود؟ دنیا در اعتراض به بند و نصیحت، راه پیشرفت را برگزید. فرض کنید منجمان علم ستاره شناسی و پزشکان علم طب را تحت کنترل خود در آورده بودند و پادشاهان را به حال خود گذاشته بودند تا شکلهای حکومت داری را تعیین کنند، یا فرض کنید پدران ما پندهای سن پل را که می گوید "از قدرتمندان اطاعت کنید چرا که این را خدا مقرر کرده است" اطاعت می کردند و فرض کنید مذهب می توانست کنترل دنیای امروز را در دست بگیرد. در این صورت ما به هرج و مرج و شب کهن می رسیدیم و فلسفه خوار و بد نام می شد و علم و چهره های علمی دوباره پشت میله های زندان محبوس می شدند و از شاخه های آزادی شعله های آتش متعصبین بالا می رفت.

در همه عصرها کسانی بوده اند که به اندازه کافی فردیت داشته اند و شجاعت آن را هم داشته اند که بر باور خویش مقاومت کنند و از محکومیت نهراسند، آنها کسانی هستند پر عظمت که هر چه می خواهند، می گویند. چنین چیزی برای دنیا خجسته و نیک است. فکر می کنم ماژلان بود که گفت "کلیسا به من می گوید که زمین صاف است."

اما من سایه زمین را بر روی ماه دیده ام و به آن سایه بیشتر از کلیسا باور دارم” بر عرشه کشتی او نافرمانی بود و اعتراض و مبارزه طلبی و خرد انگاری و موفقیت. مشکل اغلب مردم این است که در برابر کسی که قدرت دارد یا اولیاء امور است سر تعظیم فرو می آورند. حرمت خاصی به پیرها می گذارند صرفاً به خاطر اینکه کهنسال هستند. آنها فکر می کنند که یک انسان به خاطر اینکه مرده است، بهتر است؛ مخصوصاً اگر خیلی وقت پیش مرده باشد. فکر می کنند که پدران نیاکان آنها از همه عالم بشریت بهتر بودند. آنها بی قید و شرط به این چیزها باور دارند چون اینها چیزهایی عامه پسند و میهن پرستانه است. این چیزها از وقتی خیلی کوچک بودند به آنها گفته شده است و گاهی اینها را در داستانهایی که مادرشان برایشان از یک کتاب خوانده است، شنیده اند. خیلی سخت است که تأثیر آموزش های اولیه را که در سمت و سوی خرافات است، تخمین بزنیم. در اولین آموزش به کودکان یاد می دهند که یک کتاب حقیقت محض است، شک کردن در مورد حقیقت آن کتاب گناه است، انکار آن جرم است و اگر در حالی بمیرند که به آن کتاب باور نداشته باشند برای ابد لعنت بر آنها خواهد بود و از روحانیون نیز سودی نصیب آنها نخواهد شد. نتیجه این خواهد شد که مدت ها پیش از اینکه آن کتاب را بخوانند، آن را حقیقت می دانند. وقتی آن را می خوانند، ذهنشان به اندازه ای نیست که ادعاهای این کتاب را تحقیق کنند. آنها آن را به عنوان یک آموزه می پذیرند. به این شیوه، تعصب پیروز می شود و غریزه مطبوع آدمی از قلبش زوده می شود و وقتی صفحات مفتضح آن کتاب را می خواند، حتی عدالت نیز ترازوی خود را به زمین می اندازد و انتقام و کینه جویی فریاد بر می آورد و نیکو کاری با دستانی آغشته به خون، سند قتل و آدمکشی را امضا می کند.

به این روش می آموزیم که انتقام یک مرد، عدالت خداست و شفقت و مهربانی همه جا به یک صورت نیست. به این شیوه باورهای ما دگرگون می شود و باعث پرورش ستمگران و مفتشین عقاید و خرافات پرست می شویم. آری به این شیوه مغز ما همچون کاغذی می شود که بر خطوطی که قبلاً طبیعت بر آن نقش کرده است، خرافات به صورت خرچنگ قورباغه ای خطوطی رسم کرده است. یکی از بزرگترین مصیبت های ما این است که آموزگاران انسانهای راستگویی نیستند. آنان چیزهایی را که خودشان در موردش شک دارند با قاطعیت به ما آموزش می دهند. آنها نمی گویند که ”ما اینگونه فکر می کنیم” بلکه می گویند ”ما اینگونه می دانیم”. دلیل و مدرکی که شاگردان ارائه می دهند برای آنها جذاب نیست. آنها دستور به ایمان داشتن می دهند. آنها همه شکها را پیش خود نگه می دارند. چیزی را توضیح نمی دهند، فقط ادعا می کنند. به این شیوه آنها مسلمان، یهودی، یا مسیحی می سازند، اما انسان نمی سازند. به این شیوه شما دنباله رو می سازید، رهبر نمی سازید، حواریون می سازید نه عیسی مسیح. ممکن است که شما به کسانی که کورکورانه از شما اطاعت می کنند، وعده خوشبختی، افتخار و قدرت بدهید، اما هرگز نمی توانید به وعده خود عمل کنید. پادشاهی به آزاد مردی گفت همراه من بیا من تو را به قدرت می رسانم ”آزاد مرد گفت ”من همه قدرتی را که بتواند به کار آید دارم. ”پادشاه گفت: ”با من بیا من به تو ثروت می دهم ”آزاد مرد گفت: ”من خواسته ای ندارم که با پول برآورده شود.

” پادشاه گفت: ”من به تو عزت میدهم. ”آزاد مرد گفت: ”ولی عزت کسب کردنی است نه دادنی. ”پادشاه در آخرین خواست خود گفت: ”همراه من بیا، من تو را خوشبخت می کنم ”مرد خلوت گزیده گفت: نه! خوشبختی بدون آزادی وجود ندارد و کسی که دنباله رو کسی است، آزاد نیست ”پادشاه گفت: ”تو آزادی نیز خواهی داشت. ”آزاد مرد گفت ”خوب، همینجا که هستیم می مانم ”در باریان پادشاه در این اندیشه بودند که آزاد مرد، مردی احمق است. حالا و فرداها، کسانی خواهند بود که علی رغم همه آنچه مانع آنهاست، شجاعت آن را دارند که از عقل و استدلال خود پیروی کنند. سپس دینداران دور هم جمع می شوند و ضرب المثل های قدیمی را تکرار می کنند و با هم سر تکان می دهند و پیشگوئیهایشان گل می کند. احمقهای عاقل نما چنان جغدی بر شاخسار مرده درخت دانش

می نشینند و هو هو می کنند. ثروت استهزا می کند و اسلوب می خندد و احترام به کناری می رود. تهمت با انگشتی استخوانی اشاره می کند و مارهای خرافات پیچ می خورند و هیس هیس می کنند و رسوایی دهان باز می کند و قانون قدرت خود را می بازد و گواه دروغ، سوگند می خورد و نادان و خرافه پرست به شکنجه می پردازد و مذهب شروع به کشتار می کند. مذهب از آدم صاحب اندیشه می ترسد. دقیقاً به همان دلیل که دزد از داروغه می ترسد، یا از شاهد جرم می ترسد. یک بیدادگر از درباریان، متملقان، چاپلوسان، دنباله روها مشترکین، هوا خواهان، مؤمنین به آنها و منافقین خوشش می آید.

**مذهب از انسان عبادت می طلبد. چیزی که انسان نباید به هیچ موجودی، انسانی و یا یزدانی بدهد. پرستش دیگری یعنی پایین آوردن خودست. عبادت وحشت و ترس است. وحشت و ترسی بیهوده و امیدی کور. عبادت است که تنها یکی را بالا می برد و تعداد زیادی را به پائین می کشد. عبادت برای دزدان کاخ می سازد و برای جرایم بنای یادبود. شخص عابد حتی برای دستان خود دستبند می سازد. روح عبادت روح بیدادگری است. عبادت گر افسوس می خورد که چرا خودش مورد پرستش نیست. یک روشنفکر هرگز زانو نمی زند. بدن به هر چه گرایش داشته باشد، روح روشنفکر به بلندپنای نظر دارد. هر کسی که عبادت می کند، روح خود را واگذار می کند. شخص عابد فردیت خویش را زیر پاهایش له می کند و داوطلبانه از خودش آنچه او را برتر از بی خردان و جانور خویان می کند، می رباید. خود کامگی و استبدادشان را اینگونه توجیه می کنند که مسلمانان یا مسیحیان از مردم دیگر دنیا کامروا تر هستند. در همین زمان هندوها، رومیها، یونانیها و خیلی های دیگر که در طول تاریخ به امپراطوری شدن گرایش داشته اند، می توانند همین حرف را بزنند.**

شرایط بی شماری می تواند خوشبختی را در دنیای مسلمانان یا مسیحیان رقم بزند. حقیقت این است که دنیای مسیحیت، علی رغم این خرافات و مخالفتها و تمایلات مذهبی به پیشرفت رسیده است. در پیروزی انسان و حقوقی که دست یافته، کلیسا هیچ نقشی نداشته است. لوتر به خود زحمت داد تا کلیسا را اصلاح کند و ولتر رنج کشید تا انسان را بییراید. از بالای هر دژی، استبداد پرچم مذهب را تکان داده است. هنوز هم دارد این کار را می کند. هر گاه که خون شجاعی ریخته شده، شمشیر مذهب است که نمدار گشته است. بر هر زنجیری علامت صلیب است. قربانگاهها و تختهای سلطنت برای پشتیبانی از یکدیگر به هم تکیه داده اند. در کشورهای متمدن هر چه خوب است در نتیجه موقعیت جغرافیایی، خاک خوب، علم، صنعت، هنر، اکتشاف و اختراع است. مذهب با پیشرفت میانه ای ندارد، زیرا تلاش مذهب بر این است که آدمی را از اندیشیدن به صورت مستقل بازدارد. برای جلوگیری از اندیشیدن باید جلوی هر نوع پیشرفت را گرفت، الی آنکه به ایمان منتهی می شود. چه کسی می تواند تصور کند که مذهب با آن گستاخی بی پایانش به نسل بشر بیندیشد؟ چه کسی می تواند تصور کند که مذهبیون به نسل بشری می اندیشند در حالیکه آنان خود را سخنگوی خدا می دانند، و با نام او هر کسی را که با ادعاهایشان مخالفت کند، و ادعاهای پوچشان را سرزنش کند، سرکوب می کنند، و به آنها وعده عذاب اخروی می دهند؟

به چه حقی یک انسان، یا یک سازمان یا یک خدا یک مغز را به اسارت می گیرد؟ وقتی که حقیقت خود را می نمایند، نیازی به زور نیست و وقتی حقیقت خود را نشان نمی دهد اعمال زور کاری بس ننگین و شرم آور است. در برابر چیزهای ناشناخته، همه به یکسان حق اندیشیدن دارند. در دشت پهناوری که همه زندگیش نام نهاده ایم، مسافری بیش نیستیم و هیچ مسافری کاملاً مطمئن نیست که بهترین راه را او بلد است. حقیقت این است که تا کنون هیچ هامونی این همه تابلوهای راهنما نداشته است. بر سر هر پیچ و چهار راهی، آنها را می یابید و بر روی همه آنها هم

مسافت و هم جهت دقیق نوشته شده است . در دسر عمده این است که این تابلوها با هم فرق دارند و مسافری را با اعداد نسبی که بر رویشان نوشته است، گیج می کنند.

هزاران نفر پیرامون این علامتها گرد آمده اند و همه آنها می گویند تابلویی که ما برای جهت یابی به شما نشان می دهیم بر اعتماد ترین تابلو است و گام نهادن در جاده ای که ما به شما نشان می دهیم به پاداش جاودانی و اخروی منتهی میشود. کسانی که تابلوهای راهنمای دیگر را گذاشته اند، رافضی، بدعت گذار، مرتد، منافق و دروغگو بوده اند . یک مسافر می گوید: " خوب، ادعاهای شما قبول، اما بگذارید تابلوهای دیگر را بخوانم و کمی ادعاهای آنها را بیازمایم." من برای موضوعی به این مهمی ، می خواهم بر داوریهای خودم تکیه کنم. "هوا خواه آن تابلو می گوید: خیر! این تنها کاری است که شما نمی توانید بکنید . یا شما باید راهی را که من می گویم بدون تحقیق بروید یا اینکه شما هم به خوبی کسانی هستید که لعن و نفرین شده اند . مسافر می گوید " خوب، من برتری می دهم راهی را بروم که شما سفارش می کنید." بیشتر مسافران همین کار را می کنند . از کسی پیروی می کنند که حتی یک کلمه بیشتر از خودشان نمی داند. اما امروز و فردا کسانی خواهند آمد که به آرامی و متانت تمام راهها را امتحان می کنند و با متانت هیچ کدام را بر نمی گزینند . این مسافران راه خود را انتخاب می کنند. دیگر مسافران، آنها را کافر و خدا شناس می گویند. در اطراف این تابلوهای راهنما، تا آنجائی که چشم کار می کند، استخوانهای انسانها دیده می شود که زیر باران و آفتاب به سفیدی گرائیده اند . اینها استخوانهای شهیدان هستند . استخوانهای شهیدان زن و مرد، مادر ها و کودک ها، پسر ها و پدر ها .

به دآوری من هر انسانی باید جاده خود را خود انتخاب کند . ذهنیت هر کسی برایش حقیقت است . هر کس باید برای خودش تحقیق کند، اندیشه کند و به نتیجه برسد . این وظیفه هر کسی است چه شاه باشد و چه گدا . هر کسی باید از آنچه مستبدین به او دیکته می کنند، از هر منبعی که آمده باشد، سرپیچی کند. حال چه از زمین باشد، چه آسمان و چه خدا باشد و چه بشر . در این هامون گسترده، هر مسافر باید بهترین ایده را در مورد جاده ای که باید انتخاب شود، به دیگران بدهد. هر کدام از آنها باید ملقب به شریف ترین ایده از میان همه ایده ها باشند. در مورد هر موضوعی تنها یک راه وجود دارد که صادقانه ترین و شریف ترین ایده بیان شود و آن هم این است که صاحب ایده هیچ ترسی از بیان نظرات خود نداشته باشد . تاجر نباید ترس از دست دادن کالای خود را داشته باشد، پزشک نباید ترس از دست دادن شغل و موعظه گر نباید ترس از دست دادن منبر خود را داشته باشند . بدون آزادی هیچ پیشرفتی نخواهد بود .

سرکوب تحقیق شرافتمندانه ارتجاع است و باید به شب روشنفکران خاتمه داد . تمایل مذاهب افراطی و تند رو به در بند کشیدن اندیشه و بربریت است. هیچ کدام از روحانیون تند رو اگر بدانند که اکثر کسانی که برای آنها موعظه می کنند جور دیگری می اندیشند، جرأت ابراز عقیده ندارند . سردمداران مذهبی می دانند که هر کدام از پیروان آنها با کیش و اعتقادشان که چون چماقی است به نگهبانی از مغزها ایستاده اند . او می داند که از او انتظار ندارند به دنبال حقیقت بروند و تحقیق کند ولی او را به کار گماشته اند تا از کیش و آیین دفاع کند. هر منبر چون قاپوقی [1] است که در آن یک جنایتکار مزدور ایستاده است و از اسارت و دربندی خودش دفاع می کند.

آیا این مطلوب است که در اعتقادات مذهبی همه شبیه هم باشند؟ آیا اصلاً چنین چیزی امکان پذیر است؟ آیا ما نمی دانیم که در همه دنیا دو نفر هم پیدا نمی شود که شبیه هم باشند؟ ما نمی دانیم که دو درخت، دو برگ و هیچ دو چیز دیگری وجود ندارد که کاملاً شبیه هم باشند؟ تنوع بی پایان قانون است. مذهب سعی می کند تمام مغزها را در یک



گراها در مورد تو تحقیق می کنند . نتیجه این می شود که اغلب نوشتار های مذهبی سرشار از نفاق و دورویی و سرکوب و ترس و استبداد است . نویسنده های افراطی مذهبی به احتمال زیاد با خود گفته اند اگر این یا آن را بنویسم، همسر و فرزندانم نان شب می خواهند و من سرافکننده و شرمسار و رسوا خواهم شد؛ ولی اگر این را بنویسم، به قدرت و شهرت و عزت خواهم رسید . مذهب من به کسانی که از او دفاع کنند، پاداش می دهد و اصلاح گران را سرکوب می کند . نویسندگان زیادی زیر چنین شرایطی دست به قلم برده اند و کار آنها بر اساس این میزان سنجیده می شود . فایده تفسیرهای آنها چیست؟ قلم و تصمیم آنها بر اساس داوریهای شرافتمندانه و درست نبوده است، بلکه آنها وکیلان مزدور خرافات هستند . چه کسی میتواند بگوید دنیا به واسطه این سرکوبی رسواگر چه چیزی را از دست داده است؟ **چند اندیشمند تا کنون با دست زره پوش خرافاتیان بر دهانشان مرده اند؟ چه تعداد اندیشه های ناب و با شکوه در گهواره مغزها از بین رفتند؟** چه تعداد از افراد روشنفکر با سم مار سهمگین مذهب از پای در آمدند؟ هزاران سال اندیشمند را همانند محکومی فراری به دام می انداختند. برای هر که در برابر مذهب می ایستاد تمام درها بسته بود و دشنه ها باز. وقتی که در حال مرگ بود، دادن تکه ای نان خشکیده به او جرم بود . حتی ریختن جرعه ای آب بر لبان قاچ خورده و خون آلود او جرم بود . مذهب هیچ کدام از این گناهان را نمی بخشید و نسل کودکان او را مثل مار و عقرب بر می انداخت . **در حال حاضر چه کسی شجاعت دارد و طرفدار حقیقت است و عظمت اخلاقی و اندیشه ای که نیازمند کافر بودن است را در خود می بیند تا در برابر مذهب و آلت شکنجه اش و سیاهچالهایش و زبان پر از آتشش، بایستد و بهشت و جهنم و خدا و شیطانش را به مبارزه بطلبد؟ کسانی که چنین کارهایی کرده اند شریف ترین فرزندان کره زمین بوده اند.** آنها نجات دهنده واقعی نژاد بشر بوده اند. آنها ویران کننده خرافات و سازنده علم بوده اند. آنها تیتانهای [2] واقعی بودند که گردن خود را در برابر صاعقه همه خدایان برهنه کردند . مذاهب از گذشته تا کنون قهار ترین دزد بوده است. او خاندان جیبها و مغزهای مردم دنیا بوده است. مذهب سنگی بر گورستان آزادی است، درختی سمی است که عقل و فهم آدمی در سایه آن پلاسیده، گورگنی [3] است که قلب بشر در زیر نگاه هایش به سنگ تبدیل شده است . تحت تأثیر مذهب، حتی مذهبهایی که کمی اصلاح شده اند، مادر انتظار بهشت را می کشد، در حالی که پسر شجاع او که برای حق جنگیده، در جهنم به خود خواهد پیچید. می گویند بعضی از قبایل سرخ پوست سر کودکانشان را در میان پوست درخت می گذارند تا فرم جمجمه آنها برای همیشه عوض شود. شنیدن در باره چنین سنتهایی ما را شوکه می کند. این به همان اندازه بد است که روح کودکانمان را در ژاکت تنگ کیش و عقیده بگذاریم تا ذهنشان چنان شکل بگیرد که **خدای قرآن را بی نهایت بخشنده و مهربان بداند و حقیقتاً باور به چیزی را که غیر معقول است، یک فضیلت بداند.** کودکان در ابتدای زندگی در مورد این بی حرمتهای مذهبی سرگردان و حیران هستند. ماشین مذهب دائماً به کار گرفته می شود تا قدرت استدلال بچه ها را به ویرانی بکشاند . به هر شیوه ممکن تفکر آنها را می دزدند و آنها را وادار می سازند که جملات و گفتار های دیگران را در ذهن خود جای دهند . **مدرسه های مذهبی هیچ هدفی ندارند، به جز اینکه ریشه های فردیت را بخشکانند .** به کودکان بیچاره می آموزند که برای خدا هیچ چیز مثل اطاعت بی چون و چرا و ایمان کرور کورانه، قابل قبول نیست و باور به این که خدا، کاری غیر باور را انجام داده است بهتر از انجام یک کار خوب به دست خود آنها ست.

به آنها گفته می شود که همه دینها اسلام هستند و اسلام چکیده بهترین چیزها از همه دینهاست و هر چه برای بشریت مفید و سودمند است در اسلام وجود دارد و آزادی چیز اساسی نیست و هر چه از گذشته تا کنون وجود داشته است، در قرآن وجود دارد و چیزی برای اکتشاف باقی گذاشته نشده است. همه اندیشمندان مرده اند و همه زنده ها باید مؤمن باشند . به کودکان می گویند ما مجبوریم مطابق وفات نامه های عقلهای به گور رفته عمل کنیم . به کودکان ما می گویند که **گورستان بهترین دانشگاه است و کودکان را تا ابد با استخوانهای اجدادشان می زنند.** خیلی مزخرف است که تصور کنیم خدا همدم های خود را از میان کسانی انتخاب می کند که تنها آرزویشان اطاعت

است . این مطلب ما را به یاد یک حکایت انگلیسی می اندازد. یک مرد انگلیسی دوست خود را برای شام دعوت می کند. میهمان که از این همه عزت و افتخار که صاحب خانه به او داده شگفت زده شده است، تمام صحبت‌های میزبان را با کلمه "بله" پاسخ می دهد. میزبان که از این همه یکنواختی در صمیمیت به ستوه آمده، فریاد می زند محض رضای خدا یک بار بگو "نه" تا اینجا دو نفر باشیم . **آیا هدف خدا از خلقت زمین و انسانها این بوده است که انسانها فقط برده باشند؟ فقط به این دلیل که دین اسلام را گسترش دهند؟** آیا خدا معجزه می کند تا ثابت کند همه رخدادهای شیطانی، عذاب اوست و در آخر هم بهشت چیزی نخواهد بود به جز موزه مسلمانان؟ من بهستی را که به واسطه آن عقل و منطق خود را باید کنار بگذارم نمی خواهم، هیچ خوشبختی با آزادی من برابری نمی کند . من نمی خواهم **فردیت** خود را فدای جاودانگی کنم. زندگی در خانه ای پوسیده که کرمها در آن لول می خورند بهتر از این است که طوق جواهرین الله بر گردنت باشد . **مذهب هرگز نمی تواند انسان را آزاد ببیند** . او فقط از بیعت سجده کنندگان لذت می برد و کسانی را که در برابرش می ایستند، دوست ندارد . او آزاد اندیشی را نمی پسندد. در سلطه مذهب، دشتهای وسیع و آفتابی نیست. ستاره های پر فروغ نبوغ و **فردیت** فراتر از قدرت و ارج گذاری او هستند . زیر دستانش در حالی که غبار اطاعت وجودشان را گرفته به پایش می افتند. آنها مثل مجسمه های قدیمی نیستند که به خاطر زندگی پربار و پر تلاش بر پا شده باشند. آنها مجسمه های بدقواره و چروک خورده ای هستند که مطالعه آنها در حالی بوده است که دزدکی به چهره خبیث قدرت نگاه می کرده اند . **هیچ مذهبی نمی تواند حقایق ساده را درک کند** . بین اندیشه و عمل تفاوت وجود دارد . ما برای اعمالی که انجام می دهیم نسبت به خود و آنهايي که مضرانه به آنها آسیب رسانده ایم مسئول هستیم. اما هیچ کس نه خدا نه بشر در برابر اندیشه چه در لاهوت و چه در ناسوت، مسئول نیست . فرقه های مختلف مذهبی در تقبیح کردن آزادی اندیشه با هم رقابت دارند، در اساس بنیاد هیچ دینی با دین دیگر تفاوت آنچنانی ندارد . لوتر با خشونت تمام و با قدرت حیوان خوبی که در ذاتش بود، آزادی اندیشه را تقبیح کرد . کالوین از اعماق قلب سنگ شده اش هر آنچه را مدارای مذهبی خوانده می شد، خوار شمرد. او می گفت مدارای مذهبی مثل این است که مسیح را دوباره به صلیب کشیده باشیم. چنین انگاره هایی در مذاهب دیگر نیز دیده می شود. حقیقت این است که هر آنچه مذهبی خوانده می شود، با آزادی اندیشه سر ناسازگاری دارد . یک مؤمن، چون پرنده ای در قفس است و یک آزاد اندیش چون عقاب بلند پروازی است که ابرها را با بالهایش پاره می کند . حالا به یاری زحماتی که کافران کشیده اند، بعضی از مذاهب سعی می کنند بگویند که با آزادی اندیشی سر سازگاری دارند . از اینها یک پرسش می کنیم و آن این است که چگونه است که یک انسان که آگاهانه به آزادی مذاهب اعتقاد دارد، خدایی را عبادت می کند، که چنین اعتقادی ندارد؟ آنها می گویند ما شما را هرگز به خاطر باورهایتان در زندان نمی افکنیم خدا خودش روز قیامت به حسابتان رسیدگی خواهد کرد ما هرگز به خاطر اینکه مطابق متون مقدس رفتار نکرده اید شما را نخواهیم سوزاند ، ..

اما نویسنده آن متون را خواهد سوزاند. ما فکر می کنیم که محاکمه برادری فقط به خاطر اعتقاداتش کاری بسیار ننگین است، اما الهی که با نادانی پرستش می کنیم، آفریده های خود را فقط به خاطر باورهایشان مورد نفرین ابدی قرار می دهد. مذهبیون نه تنها از کافران نفرت دارند، بلکه فرقه های مختلف از یک دین نیز همدیگر را خوار می انگارند . چرا آنها از رفتن به پرستشگاههای یکدیگر پرهیزی کنند؟ **چرا مسیحیها به بدبختی بشر کمتر از غسل تعمید کودکان اهمیت می دهند؟** چرا با پول دزدان، مسجد ها و کلیساها ی زیبا و آژین شده ساخته می شود و به خاطر خرافات، چاپلوسی انسانهای پست نهاد را می کنند؟ **چرا آنها سعی می کنند به دانشمندان رشوه بدهند که نوشتارهای متون مذهبی را مطابق علم روز بخوانند** . چرا بزرگان را شکنجه می دهند که به حقانیت دینشان اعتراف کنند؟ چرا برای راحتی مذهبی چون لازاروس جلوی پادشاهان و دانشمندان و امپراطورها دست دراز می کنند . چرا اینها از اینکه کسی بفهمد ویلیام پیلی به طرفداری از فلسفه اپیکوری [4] چیزی نوشته است، هراس دارند . **چرا اینها**

نمی خواهند کسی بفهمد که اسحاق نیوتون روزی کافر بوده است. چرا آنها نمیخواهند کسی بفهمد که "اگسی" [5] که کمترین اعتقادی به موسی نداشت؟ چرا اینها گفتار ولتر مبنی بر اینکه توماس پین [6] با ترس و لرز از دنیا رفت اینقدر وا همه دارند؟ آیا به جز این است که با گفتن این چیزها بنیاد معابد آنها فرو می ریزد؟ هر اظهار وجود فردی قدمیست به سوی کافر شدن. **اصلاح واقعی مذهب، نابود کردن آن است.** - هر دین جدیدی یک کمی کمتر از دین قبلی خرافات دارد. دین علم فقط پرسش زمانه است. نمی خواهیم بگویم که مذهب در همه زمینه ها شیطان صفت بوده است. **تاریخ دین هم پر از شکوه است و هم پر از رسوایی** دین از افراط شاد شده است. تجهیزات قتل را برای قاتلان شهید خود مهیا می کند. او بدن را تغذیه می کند، اما روح را گرسنه نگه می دارد. مذهب در طول تاریخ چون یک راهزن نیکو کار بوده است. یا چون یک گدای هرزه یا دزدی سخاوتمند. یک فرشته به دنیا عرضه کرده است و هزاران شیطان. بیشتر زندان ساخته است تا پناهگاه. وقتی که به یک نفر توجه کرده است، هزاران نفر را در عوض یتیم کرده است. در یک دستش زکات بوده است و در دست دیگر شمشیر. **حوزه های علمیه تأسیس کرده است و دانشگاهها را به بهانه اینکه علم دروغین می آموزند، رها کرده است.**

دنیا را با منافقین و هواداران خود پر کرده است و به خاطر مسیح مصلوب، **فردیت** همه انسانها را به صلیب کشیده است.

مذهب در جستجوی این است که استقلال روح بشر را به بند بکشد و بشریت را وادارد که در برابر پاهایش زانو بزند. این جرم مذهب است. مرتکب این جرم شدن برای بقای او ضروری است مذهبیون در همه جا می گویند که حقیقت اسرار خدا را فقط آنها می دانند و آنها خلیفه های خدا بر روی زمین هستند ادعا می کنند که بقیه مذاهب دیگر دروغین و فاسد هستند. می گویند که هیچ توافقی بین دینها نمی تواند بوجود آید و اندیشه های غیر دینی زائد هستند. اندیشه دشمن آنها و اطاعت دوست آنهاست. تحقیق پر از خطراست، بنابراین هرگونه تحقیقی به نام دین سرکوب می شود. **مقدسترین مقدسها پشت پرده است.** همه اینها به خاطر این است که جعل کاران از این که یک ماهر بخواهد امضایی را بررسی کند، می ترسند و شیادان از انسانهای کنجکاو متنفرند. مطلوب ترین متنی که مذهبیون به آن علاقه دارند این است که کسی که گوش شنوا دارد بگذارد در گوشش فرو کنیم. **کوتاه سخن اینکه مذهب با هر نوع پیشرفت بشر سر مخالفت دارد.** در کنار هر بزرگراه پیشرفتی، قرآن و انجیل سنگر بندی کرده اند. دین و دگماتیسم و مفسرین و کتابهای دعا برابر پیشرفت ایستاده اند و تیرهای سمی خود را برای سربازان آزاد اندیش پرتاب کرده اند. حتی روشنفکران دینی نیز آن مقدس ترین مقدسها را باور دارند و بر تاقچه قلبشان بتی نهاده اند. روشنفکران دینی هنوز به خرافات قدیمی چنگ می اندازند و خاطره خوش آن باورهای خرافی قدیمی چون غروب خورشید آخرین اشعه های خود را در افق دیدگاهشان می تاباند. ما خاطره آنهايي را که دوست داریم، با مذهب دوران کودکیمان تداعی می کنیم. اگر حقیقت های مسلم اجدادمان را افسانه های کهن بپنداریم و بتهای ذهنی آنها را بشکنیم، انگار که بی ادبانه به مقدسات آنها توهین کرده ایم. بعضیها از یک مذهب به مذهب دیگر گرایش پیدا می کنند و بعضی دیگر هم، همه چیز را رها می کنند و به یک خدای شخصی متوصل می شوند که به شیوه عجیبی مراقب انسانهاست. اما به نظر من یک بت شکن بزرگ به جلو پیش می رود و این خدا را هم همراه بقیه چیزها که رها کرده است، رها می کند. مطمئناً این شب بزرگ نیز سرنوشتی همانند شب های کوچکتر خواهد داشت. بعضی با طلوع سحر و بعضی دیگر همینکه روز کامل فرا برسد، پا به فرار خواهند گذاشت. **تا آن زمان استقلال فردی یک انسان رویایی بیش نیست.** رویایی که شخصیتی ممتاز بر آن سایه انداخته است. در سایه عدم مسئولیت پذیری **فردیت** انسان گم گشته است و در برابر غبار ترس به زانو درآمده است. در زیر ابروان در هم کشیده ی استبداد، انسان رنجور و برده لرزان ایستاده است و در زیر تبسم او در بهترین حالت یک برده خوشبخت ایستاده است.

هر چه انسان مستبد بخواهد ، قانون می شود اما برده به ارابه قدرت زنجیر شده است و سرنوشت اوبستگی به خوشحالی یک موجود ناشناخته (خدا دارد) . در چنین شرایطی ، آن بدبخت به چه هدفی به زندگی بی معنی خود ادامه بدهد؟

هنوز هم در بسیاری از اذهان ترسی بیهوده از خدایان وجود دارد . یک بد اندیش کوچک شده آسمانی . پدران ما برده بودند و کودکان ما کم و بیش برده ذهنی هستند . آزاد سازی روح فرآیندی آهسته و درد آور است . خرافات، مادر آن دوقلوی زشت و بدنهاد، ترس و ایمان، بر سریر جمجمه ها هنوز بر دنیا فرمانروایی می کند و تا زنان وابسته به موعظه گر ها و روضه خوانها هستند ، باز هم فرمانروایی خواهد کرد . وقتی زنان از عقل و درایت خویش بهره بگیرند و کودکان در دامن فلسفه بنشینند، آن وقت است که تاریکی مغلوب عقل و تدبیر خواهد شد . در اذهان بعضی از انسانها ، مدت ها پس از اینکه افسانه های شگفت انگیز مذهبی را از ذهنشان بیرون ریختند ، هنوز رگه هایی از تردید باقی می ماند که از عادت کودکی در ذهنشان رخنه کرده است . با خود می گویند شاید در کوه غبار آلود الهیات ، به اندازه ارزنی حقیقت وجود داشته باشد . این احتمالاً به این دلیل است که پهلو گرفتن در کنار خرافات به پهلو زدن در کنار امنیت می ماند . مردی در میان خرابه های آتن قدم می زد که چشمش به مجسمه بر خاک افتاده زئوس افتاد . با ناله گفت : آه ای زئوس ، من بر تو درود می فرستم . آیا شود روزی تو دوباره بر اریکه آسمانها جلوس کنی ؟ نه نمی شود . من برای تو دعا می کنم . تو فراموش کن که روزی که در خاک افتاده بودی من مؤدبانه با تو رفتار کردم . مذهب به همه ما آموخته است که هیچ چیز الله را به اندازه ای که وجودش را انکار کنند ، خشمگین نمی سازد . به ما گفته اند که انکار الله نا بخشودنی ترین گناه است . نمونه ی زیادی از بی خدایان را می توان مثال زد که با مصیبتی جانکاه فقط به این دلیل که خدا را انکار کرده اند ، جان سپرده اند . این مذهبیبون به ما می گویند که خدا از هر جنبه ای از ما برتر است و بی نهایت بخشاینده و مهربان است . اما هین الله با چنین صفاتی بر نمی تابد که یکی از انسانهای محدود ، صادقانه در مورد وجودش پرسش کند . اگر او می تواند خود را بشناساند ، باز هم انسانها را در شک و تردید باقی می گذارد ، خطاکاری بزرگ است . مذهبیبون تندرو می گویند که عقل بشر ناقص است ، عقل ناقص به نتیجه گیری کامل نمی رسد . فرض کنید دو حشره در مورد موجودیت آقای ایکس با هم بحث می کنند . حتی در مورد طراحی او شک می کنند . آقای ایکس هم همیشه بحث های آن دو را می شنود . یکی از آنها آنقدر بی پروا و صادق است که حتی اعلام می کند هرگز شخصی به اسم آقای ایکس وجود نداشته است . فکر کنید که آقای ایکس اینقدر از کفر آن حشره به خشم می آید که او را زیر پاهای خود له می کند و در حالیکه فریاد می زند ، می گوید کافر بدبخت ، حالا به تو نشان می دهم که آقای ایکس یک حقیقت شیطانی است .

**خوب! چگونه می توان قبول کرد که الله بنده خودش را آماج گلوله های آتشین آسمانی می کند، فقط به این دلیل که صادقانه اندیشه اش را بیان کرده است . انسانی که واقعاً فکر می کند جمله اینیس [7] را تکرار می کند "اگر واقعاً خدایانی وجود دارند، کاری به کار انسانها ندارند ."** هزاران زن و مرد برای این خدا از دست رفته اند . آیا این امکان پذیر است که این خدا ببیند که بندگان جسور و قهرمان او در سیاهچالهای تاریک افسرده شده اند ، صدای سکرات مرگ را از دستان زنجیر شده آنها وقتی دستانشان را برای عبادت او بلند می کنند ، بشنود ، ببیند که بر آلت شکنجه ریاکاران کشیده شده اند و افسوس مرگ را می خورند ، ببیند که زبانه های آتش چون ماری هیس هیس کنان اطرافشان را گرفته است و هزاران هزار سال همه اینها را ببیند و مثل سنگ سکوت کند؟ چرا از چنین خدایی انسان انتظار کمک دارد؟ چرا باید وقت خود را با نماز خواندن آنها و دعا های بیهوده هدر دهد؟ چرا باید انسان به پای چنین خدایی که کر و کور و لال است بیفتد؟ در اینجا آزادی مذهبی نیست . یا باید به یک دین گرایش داشته باشی یا اینکه عقایدت را سرکوب می کنند .



است که شب از خواب بیدار شوی و ناامیدانه بگویی کسی در این بستر نیست. خیلی حقارت آمیز است که فکر کنی تمام عقایدت غرضی هستند. خیلی سخت است که فکر کنی به اصول مدیونی، خیلی جانگزا است که بفهمی مذهب برایت عادت است و به چنین عفوتهایی واگیر شده ای. خیلی رنج آور است که حس کنی مغزت مال مردم است و فریاد بزنی اندیشه ام را دربند کنی و بکشید، چون دیگران چنین کرده اند. چه سخت است که بفهمی تو داری چیزی را جمع آوری می کنی که دیگران کشته اند و چه دردناک است بدانی بهترین سود دنیا ترک کردن آن است. مطمئناً همه انسانها باید به عظمت **فردیت** دست یابند. شکی نیست که یکی بودن ارزش دارد. یک یک انسانها باید بدانند که سرشماری دنیا بدون شمردن آنها، یک سرشماری کامل نیست. **چه با شکوه است که بدانی در قلمرو اندیشه، تو بدون زنجیری**. خیلی با شکوه است که بدانی حق داری عمق هر چیزی را بکاوی و هیچ پرچین و دیواری تو را محصور نمی کند و به هیچ جا محدود نیستی و **در وسعت اندیشه هیچ گوشه مقدسی وجود ندارد** و خرد تو مدیون هیچ موجودی نیست و بشر تقدس دارد و تو برای همه اینها هزینه داده ای و در دنیای ذهنت، هیچ شخصی و هیچ اکثریت نادان و بیدادگری حق اینکه چیزی را به تو دیکته کند، ندارد. خیلی ارزشمند است که بدانی هیچ آخوند و هیچ کشیش و هیچ دولتی نیست که خرد تو را مجبور به بیعتی ناخواسته کند. **چه لذت بخش است که بدانی هیچ نادان بی رحمی نمی تواند اندیشه تو را به زندان و سیاهچال ببرد**. چه دلپذیر است که بدانی قدرتمندان به این باور رسیده اند که عقیده را زیر نعلین و چکمه های آهنی و ابزار شکنجه نمی توان عوض کرد. چه والا و با شکوه است که بدانی اندیشه ات چون قلعه ای است که درون استحکامات و دالانهای پر پیچ و خم روحت، با وجود همه دنیا ها و موجودات، شهریار خودت هستی.

ترجمه پارمیسی سعدی، با سپاس از یاری دوست گرانمایه ام آقای مهندس ایرانی

---

[1] نوعی آلت شکنجه قدیمی

[2] خدای خورشید در افسانه های یونانیان

[3] در افسانه های یونان زنی است که موهایش مار است

[4] فیلسوفی یونانی که بر این باور بود هیچ خوبی برتر از لذت بردن از دنیا نیست و دنیا از اتمهای سرگردان به صورت تصادفی بوجود آمده است و دست خدایی در کار نیست.

[5] جانور شناسی سوئدی الاصل بود که بعدها به آمریکا رفت و با نظریه داروین نیز مخالف بود.

[6] نویسنده ای انگلیسی بود که زمینه استقلال آمریکا را فراهم کرد.

[7] شاعری رومی (پیش از میلاد 169-239) که از روی مدل شعرای یونانی آثاری ملی خلق می کرد